



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۱۸/۰۵/۱۱

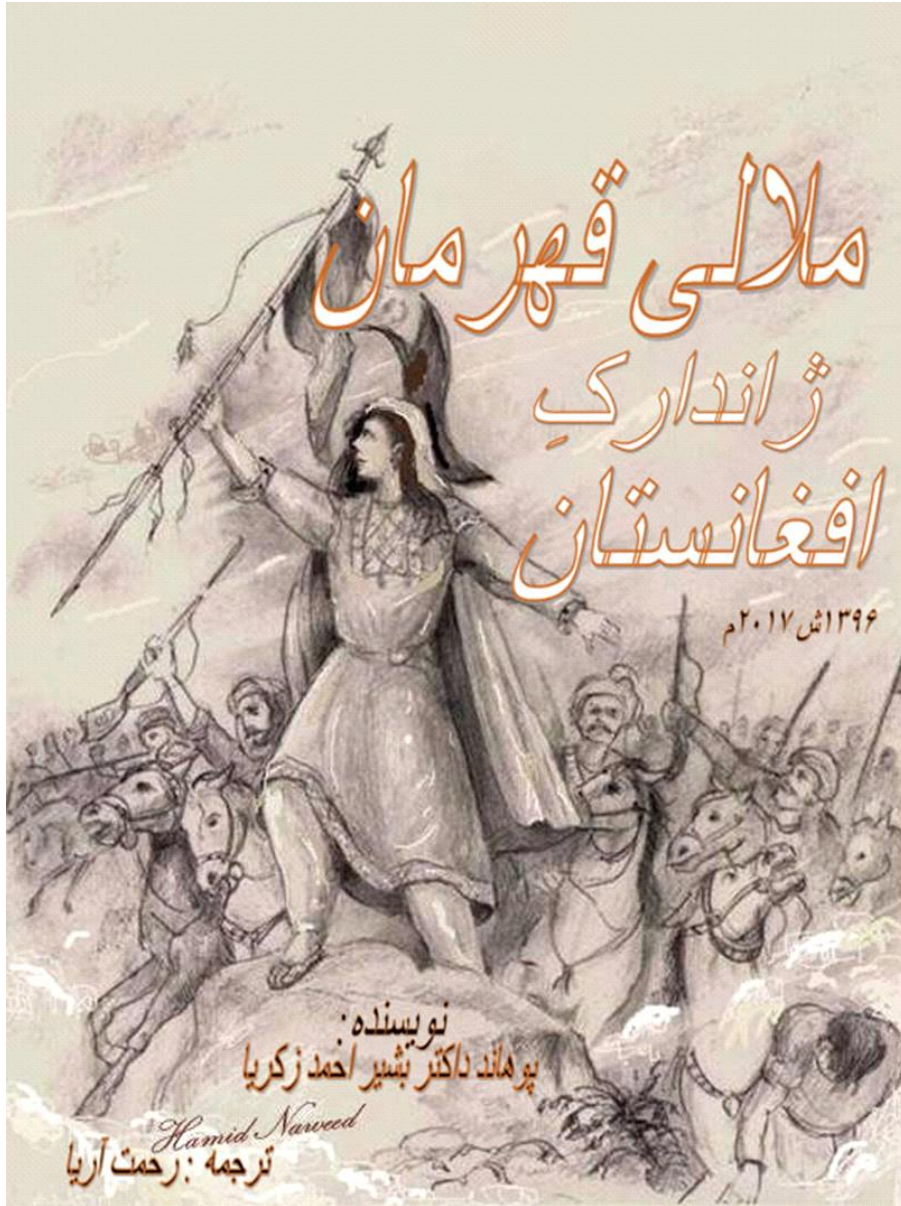


پوهاند بشیر احمد زکریا

ترجمه: رحمت آریا

## ملالی قهرمان

ژان دارک افغانستان  
ناول تاریخی



د پانو شمیره: له ۱ تر ۱۰

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لولئ

## پسگفتار

نوشتن کتاب فلسفی «یک خانه، یک خانواده، یک آینده» در سال ۲۰۱۰م و متعاقب آن در سال ۲۰۱۴م نوشتن ناول «شهزاده افغان و من: اولین امریکایی در افغانستان» و ناول «ملالی: ژاندارک افغانستان و فاتحین میوند» در سال ۲۰۱۷م ایجاب نمود تا هشت سال را در تحقیق تاریخ و فلسفه سپری نمایم. هرچند با امور تحقیقی و نوشتن کتب و مقالات طبی، انجام کار های تحقیقاتی لابراتواری تنظیم شده (آزمایش ها در محیط کشت<sup>۱</sup>)، تجارب «درون بدن<sup>۲</sup>»، اشتراک در «تجارب تحقیقی سریری - تجربه سریری<sup>۳</sup>» مطابق «میتودولوژی» دقیق و سخت گیر «ساینسی» بلد و با آن عادت کرده بودم ولی تاریخ را تا اندازه خارج از علوم مثبت، یافتم. یک وقتی یکی از شاگردان در پوهنتون طبی جان هایکنیز<sup>۴</sup> از استاد مهمان، پوهاند رابرت اوپنهایمر<sup>۵</sup> پرسید که چطور توانست شعر نویسی و فزیک اتومی را باهم سازگار سازد، جواب پوهاند مذکور آن بود که ایندو مخالف همدیگر اند، به این معنی که «ساینس پدیده های فزیک را ساده تر می سازد ولی شعر بازتاب بغرنجی انسان است.» هانس جورج گدامر<sup>۶</sup> در کتاب کلاسیک خود «حقیقت و میتود» استدلال میکند که حقیقت و میتود با همدیگر از متفرقات اند و اینکه میتود ساینسی بر علوم اجتماعی مانند تاریخ اطلاق پذیر نیست، بخاطریست که مردم چنان «آگاهی اثر پذیر از تاریخ» دارند که فرد و جامعه هر دو در همدیگر چنان در فرهنگ ریشه دوانیده اند که میتوانند بر اساس آن احساسات، سلوک شان و حوادثی را شکل دهند که نمیتوان آنرا از منظر ساینس تجزیه و تحلیل کرد و مهمتر اینکه بدون ارزشمندی قضاوت، نمیتوان آنرا عملی ساخت.

لطفاً اجازه بدهید تا در اینجا آمیزه درک و تجربه خود را در علوم طبیعی و رو برو شدنم را با بخش نهایت مشخص علوم اجتماعی «تاریخ به مثابه یک رشته» با شما در میان بگذارم. اگر از همان سبک ارسطویی بنگریم شاید ما تمام علوم بشری را زیر عنوان درشت «فلسفه» به مثابه مادر علم قرار دهیم، ولی من متمایلم که اکثریت علوم اجتماعی مانند سوسیالوژی، علوم سیاسی، شعر، انتروپالوژی «بشر شناسی»، اقتصاد و غیره را در آغوش مادرانه تاریخ قرار دهم.

آنایکه مثل من تاریخدانان متخصص نیستند بهتر است که مطالعه شانرا از تاریخ آغاز کنند. آنچه که تاریخ کلاسیک خوانده میشود با هرودت آغاز میشود که بسیاری او را بنام پدر تاریخ یاد میکنند. هرودت و توستیدیدیس<sup>۷</sup> تاریخ نویستان یونانی قرن پنجم قبل از میلاد بودند. آنان یکی پی دیگر در باره جنگهای فارس - یونان و جنگهای داخلی آتنیان با سبارتا<sup>۸</sup> و جنگ پلوپونز<sup>۹</sup> نوشتند. این نوشته ها اساساً داستانه و ریکارد های جنگ اند، بعضی آن را به چشم سر مشاهده کرده و یا از کسانی شنیده که به نحوی از انحا در این جنگ ها دخیل بودند و یا آنرا از منابع نا معلوم شنیده اند، و واضح است که همه را از منظر یونانی با یک هدف اخلاقی نوشته اند تا یونانی را ها در ارتقا و الامقام ساختن سلوک شان درس بدهند.

باید یاد آور شوم که لغت باستانی «هیستوریا» به معنی «علمی است» که از طریق تحقیق و بررسی بدست آمده باشد. بنابراین ممکن شما به این نتیجه گیری برسید که تاریخ از لحاظ مفهوم بیشتر از آن چه است که معمولاً ما در مکاتب خوانده ایم یعنی تواریخ سالها و روز ها، نامهای بازیگران و غیره.

ارسطو حین صحبت از میتافزیک بحث خود را با شرح کوتاهی از تاریخ فلسفه آغاز می کند. ارسطو به این باور بود که انسانها قبل از پی بردن به گیتی که اسطوره ها و ادیان برایشان قناعت مؤقت بدهند، پس از تأمین مایحتاج ضروریات اساسی شان بر بنیاد احساس کنجکاوی فطری و حیرت خود ناگزیر بودند که در میتافزیک دقیقاً بررسی

۱ - controlled in-vitro : به آن آزمایش های تحقیقاتی گفته میشود که به جای به کار بردن درون جانداران زنده، بخشی از سلول ها یا انساج شان خارج از چهار چوب محیط بیولوژیکی در محیط لابراتوار کشت می شوند. - م  
۲ - in-vivo experiments : به آن تجارب تحقیقاتی گفته میشود که در آنها محیط بیولوژیکی جاندار زنده بکار برده میشود - م  
۳ - clinical trials : نوعی از مطالعات طبی است که بر کتله های انسانی انجام میشود که در اثرات دوا های درمانی مطالعه میشوند. - م

4 - Johns Hopkins Medical school

۵ - Professor Robert Oppenheimer : پوهاند اوپنهایمر یکی از فزیکدانهای بود که بمب اتم را کشف کرد و چیرمن منهنن پروجکت بود - م

6 - Hans Georg Gadamer

7 - Herodotus and Thucydides

8 - Sparta

9 - Peloponnesian

کنند. ارسطو می نویسد «شعر بیشتر جنبه فلسفی دارد و در مقایسه با تاریخ خیلی پر رفعت و فرزانه است.» این بخاطر اینست که تاریخ محدود به شرح وقایع وقوع پیوسته است حال آنکه شعر بیانگر اشیا در قالب جهان شان است بنابراین است که شعر بیشتر فلسفی و در مقایسه با تاریخ فرزانه و بلند است! بنابر این است که شاید بعضی ها چنین استنباط کنند که به نظر ارسطو «اولیسس»<sup>۱۰</sup> هومر<sup>۱۱</sup> حقایقی بیشتر تری نسبت به تاریخ جنگ های یونان - فارس هرودت بیان کرده است.

آموختن از طرز سلوک انسان در موازات محور زمان یکی از ابعاد عمده تاریخ است و تاریخ فلسفه آنرا بهتر تشخیص داده است. چنین طرز مطالعات تاریخی ممکن انتقادی و یا هم قیاسی باشد. فلاسفه ای که در باره تاریخ می نویسند ممکن است در برگیرنده میتافزیک<sup>۱۲</sup>، هرمونیک<sup>۱۳</sup> «علم تأویل»، ایپستیمولوژی<sup>۱۴</sup> «معرفت شناسی»، هیستوریسیزم «تاریخ گرایی»<sup>۱۵</sup> باشد:

۱- تاریخ متشکل از است اقدامات فرد یا جمعی از افراد، ساختمانهای اجتماعی، مقاطع زمانی و ساحات جغرافیوی، مدنیت ها، جنبش های علی/ سببی عمده (مطالعه تاریخ کلاسیک)؛  
۲- آیا معنی تاریخ در مجموع ساختار و یا جهتی ماورای حوادث و کردار هاست که آنرا تشکیل داده است؟ (فلسفه تاریخ)؛

۳- چه چیزی را دانش، فهم و یا توضیح ما از تاریخ در بر می گیرد «هرمونیک/ تأویل» و

۴- تا کدام حد تاریخ بشری در حالت موجوده ملت ها و یا بشریت جوابگو است؟

من این موضوعات عمده تاریخی را بخاطر از دیداد تفکر ما در مورد تاریخ در مجموع ذکر می کنم.

ابن خلدون تاریخ نویس عرب تبار و یکی از جامعه شناسان اولیه در مقدمه کتاب خود «مقدمه ابن خلدون»<sup>۱۶</sup> به تاریخ نویسان هفت اشتباه عام را هشدار میدهد. نو آوری ابن خلدون این ادعایش بود که تفاوت فرهنگی نسل دیگر باید بر ارزیابی مواد تاریخی ذریب حکمروایی کند تا بر مبنای آن بتوان اصول و قواعدی را مشخص ساخت که به اساس آن دست مبادرت به ارزیابی زده بتوانیم، و بالاخره به اضافه اصول منطقی احساس نیاز به تجربه ی را کرده بتوانیم تا بتوان یک فرهنگ گذشته را بررسی کنیم. «ابن خلدون» موهوم پرستی بیهوده و پذیرش غیر انتقادی معلومات تاریخی را رد کرده است. ابن خلدون با ریختن شالوده روش جدید علمی خود که وی آنرا «علم جدید» میخواند، سنگ بنای راه نوین برای مراقبت نقش دولت، ارتباطات، تبلیغات و تمایل مصنوعی در تاریخ، را اساس گذاری کرد و بنابر همین است که او را پدر هیستوریوگرافی<sup>۱۷</sup> «تاریخ نگاری» میخوانند.

۱۰ - در لاتین Ulysses در یونانی اودیسه/ اودیسی Odyssey: یکی از دو کتاب باستانی اشعار حماسی یونان اثر هومر شاعر نابینای یونان است. کتاب دیگرش ایلیاد نام دارد. اولیسس مجموعه از اشعار حماسی است که شیوه بیان آن با ایلیاد فرق دارد. اودیسه سرگذشت بازگشت یکی از سران جنگ تروا «ادیسیس یا الیسس» فرمانروای ایساکا است. در این سفر که بیش از بیست سال طول می کشد ماجراهای مختلف و خطیری برای وی و همراهانش پیش می آید. در نهایت اودیسیس که همگان گمان می نمودند کشته شده، به وطن خود بر می گردد و دست متجاوزان را از سرزمین و زن و فرزند میهن خود کوتاه می کند. - م  
۱۱ - Homer: در یونانی هومرس: وی احتمالاً در حدود ۸۰۰ سال (بعضی این تاریخ را ۲۰۰۰ سال ذکر کرده) پیش از میلاد می زیسته است. همه آنچه که ما درباره تاریخ و افسانه های یونان باستان می دانیم از موضوع های همین شعرها گرفته شده است. زندگی او را در قرن نهم ق.م. نوشته اند. در پایان زندگی نابینا شد و از شهری به شهری می رفت و اشعار رزمی خود را به نوای چنگ می سرود. - م

۱۲ - metaphysics: ما بعد الطبیعه: یک بخشی از فلسفه است که در باره چیستی و کثنه وجود، زندگی و جهان به عنوان یک کل می پردازد. متافیزیک را ریشه فلسفه می دانند؛ بدین معنا که فیلسوفان نخستین عمدتاً به این حوزه از فلسفه می پرداخته اند. در فلسفه معاصر، به مباحث مابعد الطبیعی با شگاکیت بسیار نگریده اند. یکی از نکات مهمی که بعضاً مورد غفلت قرار می گیرد، مسئله اعتبار مابعد الطبیعه است؛ یعنی بود و نبودش محل بحث و گفتگوی فیلسوفان است، بر این اساس می توان فیلسوفان را به دو دسته مابعد الطبیعی مثبت و مابعد الطبیعی انتقادی تقسیم کرد. - م

۱۳ - hermeneutics: مطالعه قواعد صحیح تفسیر متن را هرمونیک یا علم تأویل می گویند. هدف از هرمونیک، کشف پیام ها، نشانه ها و معانی یک متن یا پدیده است. هرمونیک به مطالعه اصول تعبیر و تفسیر متون، بخصوص متون ادبی و دینی و حقوقی می پردازد. در برابر کلمه هرمونیک، گاه از کلمه «تفسیر» و یا «تأویل» هم استفاده می شود، هرچند که این دو لفظ، ترجمه های مناسبی برای اصطلاح هرمونیک نیستند. تفاوت تفسیر با هرمونیک قابل قیاس با تفاوت زبان با دستور زبان است. - م

۱۴ - epistemology: معرفت شناسی: شاخه از فلسفه است که به عنوان معرفت چیست و راه های حصول آن تعریف میشود. - م

15 - historicism

historiography - ۱۶

تاریخ نگاری دارنده این نکات است :

الف: روش یا میتودولوژی تولید آن، مانند شرح روایات زیستنامه ها یا بایوگرافی های کوتاه مدت در برابر تحلیل بنیادی دراز مدت ؛

ب: بدنه مشخص تاریخ نویسی مانند «تاریخ نگاری قرون وسطی طی دهه ۱۹۶۰م» یعنی چیز های که طی دهه ۱۹۶۰م در باره آن عصر نوشته شده است؛

ج: توصیه اینکه چرا تاریخ مثل تحلیل «ماورای - درجه» تولید میشود که حین شرح گذشته تمرکز بالای روایات، تفسیر حوادث، جهان بینی ها مانند آگاهی - جهانی، باور - جهانی، میلان فرهنگی، دنیای شخصی و دیدگاه شخصی دارد. [ویلهم فون هومبولت<sup>۱۷</sup> ۱۷۶۷ - ۱۸۳۵م]

در عصر باستان طی قرون هفتم و ششم قبل از میلاد رئیس دولت چین گوان ژونگ<sup>۱۸</sup> به این عقیده شد که شرایط محیطی چین مانند دریا های سریع با پیچ و تابهای آن مردم را آزمند و شکم پرست، بد قواره، ستیزه جوی و جنگ دوست بار می آورد؛ بقراط<sup>۱۹</sup> مدعی شد که هوا، آبها و مکان ها اثرات بی نهایت زیاد دارند؛ ابن خلدون مدعی شد که مکرر شدن جلد انسان وابسته به اقلیم «تحت الصحرا - وابسته به بخشی از افریقا که در جنوب صحرای کبیر قرار دارد - م» و نیز سائر پدیده های فیزیکی، بعضی خصایص عقلانی و فرهنگی است؛ ایلسورث هنتینگتن<sup>۲۰</sup> (۱۸۷۶ - ۱۹۴۷م) بعد از سفر های اکتشافی خود به آسیای میانه و بعد در سال ۱۹۰۹م که زعامت سفر اکتشافی بنام (پل<sup>۲۱</sup>) را در فلسطین به عهده داشت نوشت که یک بخش مأموریتش این بود تا « آن مراحل قدم به قدمی را تعقیب کند که طی آن ساختار جیولوژیکی، شکل توپوگرافیکی و امروز و گذشته ماهیت اقلیمی را معلوم نماید که پیشرفت انسان را شکل داده و به تاریخش شکل و ریخت بخشیده است؛ و بدین گونه در انکشاف چنان یک سیستم فکری نقش غیر قابل شماری را ایفاء کرده است که به خیلی مشکل میتواند تحت شرایط فیزیکی دیگر به میان آید. « یک تعداد دانشمندان علوم اجتماعی بشمول دیوید لندیس<sup>۲۲</sup> تئوری «جغرافیه اخلاقی<sup>۲۳</sup>» را بعنوان یک تئوری غیر علمی بخاطری محکوم کرد که میخواد برای «استعمار به مثابه یک نیروی متمدن» دلیل بتراشد.

در قرن نهم بود که جبرگرایی تاریخی مروج شد. مونتسکیو<sup>۲۴</sup> (۱۶۸۹ - ۱۷۵۵م) در کتاب خود «علل عظمت و انحطاط رومیان<sup>۲۵</sup>» در مبحث فلسفه تاریخ در یک جای می گوید «این اقبال و بخت نیست که بر جهان حکمروایی دارد... علل عمومی وجود دارند، فیزیکی و اخلاقی که همچنان در هر سلطنتی نقش خود را ایفاء می کند، بلندش می کند، حفظش می کند، ویا بلندش می کند و بر زمین می زندش. علل حدوث همه وقایع بوسیله همین علت هاست.» کتاب «روح القوانین<sup>۲۶</sup>» مونتسکیو یکی از آثار بی نهایت مهم اوست که با پیشکش کردن موضوع انقسام اداری قدرت به قوه اجرائیه، قوه مقننه و قوه قضائیه بالای اکثریت میثاق های سیاسی نفوذ نیرومند گذاشت و شیوه حکومت داری را از امریکا تا روسیه تحت تأثیر خود قرار داد.

ایمانوئل کانت<sup>۲۷</sup> (۱۷۲۴ - ۱۸۰۴م) در یکی از کتابهایش «نظریه برای یک تاریخ جهانی از دیدگاه یک جهان بینی<sup>۲۸</sup>»، چنان یک جدل بزرگ بحث انگیز را در عصر خود بمیان آورد که انعکاسات آن تا امروز شنیده میشود. کانت بحث خود را از این نقطه آغاز میکند که : «عقل» نه تنها اینکه «آگاهی قانون اخلاق» را بطور یکنواخت تولید می کند بلکه بما نظریه چنان یک جهانی را میدهد که در آن نیکی های مکمل و سعادت مکمل موجود اند و

17 - Wilhelm von Humboldt

18 - Guan Zhong

19 - Hippocrates : یکی از حکیمان بزرگ یونان که همزمان با افلاطون می زیست. در ۴۶۰ ق.م تولد و در ۳۷۵ ق.م. وفات نموده است. شاگرد بزرگترین فیلسوف یونان دیموقراطیس بود. - م

20 - Ellsworth Huntington

21 - Yale Expedition : مربوط به پوهنتون یل، یکی از پوهنتونهای مشهور امریکا - م

22 - David Landes

23 - moral geography

24 - Montesquieu

25 - Causes of the Grandeur and Decadence of Romans

26 - Spirit of the Laws

27 - Immanuel Kant

28 - Idea for a Universal History from a Cosmopolitan Point of View

وی آنرا «عالی ترین نیکی همگانی» می نامد. به نظر کانت، این وظیفه ماست تا «رفیع ترین نیکی» را توسعه دهیم، و توسعه آن مجموعه تمام وظایف اخلاقیست. ما این وظیفه را فقط زمانی میتوانیم به انجام برسانیم که به این باور باشیم که «عالی ترین نیکی همگانی» از جمله روابط ممکنه انسانی است. باور ما به «رفیع ترین نیکی» زمانی ممکن است که همچنان ما به «موجودیت خدا و به ابدیت و جاویدانگی روح باور داشته باشیم». طبق نظر کانت، این عقل است که لزوماً باور به روح، مجموعه - جهان را ایجاد می کند. این نظریات بطور اجتناب ناپذیر چنان پندار باطلی را بمیان می آرد که گویا ما در باره اشیا غیر تجربی «اشیای که عینیت خارجی دارند»، «دانش حضوری - یا مستقل از تجربه» داریم. ولی ما توانایی ثبوت داشتن «دانش حضوری»<sup>۲۹</sup> را در باره هیچ یکی از اشیا که عینیت خارجی دارند نداریم. بعد کانت در توافق با «لاهورت شناس ۲۰ اخلاقیات» «لابینیتز»<sup>۳۱</sup> سعی می کنند نشان دهند که این «نظریات غیر واقعی عملاً قابل استفاده اند» که نباید از نظر دور انداخته شوند. «عقل محض»<sup>۳۲</sup> انسان، میتافزیک یا «لاهورت» را چنان یک «دانش حضوری» تعریف می کند که توجیه آن وابسته به تجربه نیست. وی در مفهوم فلسفی «امر مطلق»<sup>۳۳</sup> خود «عمل اخلاقی» را به مثابه «عملی» «مطابق با عملی می پندارد که تنها به وسیله عضو قانونگذاری جهانی قانون اخلاقی ممکن است انجام شود». بعبارت ساده تر عملی که اعتبار اخلاقی آن فقط وقتی بدست آمده بتواند که بصورت جهانی «عام - م» قابل اجرا باشد. عملی که انسان را منحیث یک وسیله استفاده قرار میدهد عملیست غیر اخلاقی و مردم باید و فقط خود را غایت فی نفسه «یعنی عمل اخلاقی» ببینند. کانت مانند روسو<sup>۳۴</sup>، به این باور بود که عواطف اجتماعی نمیتواند منبع اخلاق منطقی باشد و مانند فلاسفه رواقیون که در آن ساختن خلقت یا داستان اسطوره وی به پیش شرط نوعی از تأریخ طبیعی، مراحل ظهور منطق تشریح ذاتی (قانون خودی) نیاز داشت. کانت درست مانند روسو معتقد بود که کلید یک «جامعه عادل متمدن» داشتن «سازمان سیاسی قانون اساسی» است. فردی که آراسته با اخلاق واقعی باشد با داشتن آزادی سیاسی در خود مختاری با انطباق زندگی می کند نه در چهار چوب تمایلات لجام گسیخته خود خواهانه. کانت میگوید که چنین خود مختاری فردی را فقط سازمان جهان - شهری "بین المللی - مؤلف" سیاسی، همان صلح و صفای را میتواند فراهم نماید که فرد بخاطر نیل به آن برایش نیاز دارد. همدلی و هماهنگی بین المللی میتواند از طریق فعالیت های آزاد انسانی طی مبارزه طولانی متخاصم که محصول تأریخ است بدست آید. پوهاند کانت بعد از اظهار هشت تیزس خود اعلان می نماید که، (غایت نهایی نژاد بشری نیل به ساختار کاملاً تمام عیاری مدنیست، و تأریخ دانان فلسفی چنان کاری را باید روی دست گیرند تا تأریخ را به دست نسل بشری از زاویه همین دید بدهند و نشان بدهند که طی دوره های مختلف تا کدام درجه به این غایت نهایی تقرب نموده و یا از آن دور شده اند و بخاطر نیل و رسیدن به آن چیزی را که باقی مانده باید انجام دهند.) مختصر اینکه، کانت رویای تأسیس جمهوریت های متحد را بوسیله ملت های پیشرفته اروپایی می دید. یکدهه این رویا و پیش بینی کانت را در افتتاح ملل متحد طی سال ۱۹۴۷م در سانفرانسیسکو با قبول اعلامیه جهانی حقوق بشر که بوسیله الینور روزولت فورلبندی شده بود، ارج نهادند. علی الرغم ایدیالیزم خود، کانت در رابطه با استعمار و بردگی، هیچ نوع انتقادی از آن پیشکش نه کرده است.

همانگونه که قبلاً یاد آور شد، طی قرون هجدهم و نوزدهم بود که اندیشه کلی «فلسفه» جبر در فلسفه تأریخ دو باره ظهور نمود مانند جبرگرایی اقلیمی مونتسکیو و «جبرگرایی فرهنگی»<sup>۳۵</sup> پدر علوم اجتماعی اوگوست کنت<sup>۳۶</sup>. سرانجام، کارل مارکس و انگلس فلسفه جبر اقتصادی «ماتریالیزم تأریخی»<sup>۳۷</sup> را بمیان آوردند و حکم کردند که آینده بشریت در مبارزه طبقاتی نهفته است. آنها در رساله مانیفیست کمونیست و کتاب کپییتال<sup>۳۸</sup> خود تکامل تأریخ را در

<sup>۲۹</sup> - *priori knowledge* : دانش حضوری : دانش مستقل از تجربه که لازم نیست کدام تجربه علمی بخاطر ثبوت آن انجام دهید حال آنکه دانش حصولی وابسته به تجربه یا مشاهده است.

<sup>30</sup> - metaphysics of morals

<sup>۳۱</sup> - Liebnitz ۱۶۴۶ - ۱۷۱۶م فیلسوف، ریاضیدان و فزیکدان آلمانی که نقش بسزای در سیاست اروپا ایفاء کرده است و مقام رفیعی در تأریخ فلسفه و تأریخ ریاضی دارد. - م

<sup>32</sup> - pure reason

<sup>33</sup> - Categorical Imperative

<sup>34</sup> - Rousseau

<sup>35</sup> - cultural determinism

<sup>۳۶</sup> - Auguste Comte : Isidore Marie Auguste François Xavier Comte : Auguste Comte : ۱۷۹۸ - ۱۸۵۷م : ایسیدور اوگوست ماری فرانسویس ایکز اویر کنت : مختصر اوگوست کنت : فیلسوف فرانسوی است که به عنوان واضع نام جامعه شناسی یا سوسیالوژی است. م

<sup>37</sup> - economic determinism (historical materialism)

<sup>38</sup> - Communist Manifesto and Das Capital

آئینه مبارزه اقتصادی طبقات و متعاقب آن فرا رسیدن بشریت را در «کمون خیالی» ایتویایی «پرولتاریا کارگر»<sup>۳۹</sup> می دیدند که با از بین بردن تمام طبقات اجتماعی دوران صلح و مساوات کامل را به ارمغان می آورد و بدین گونه از طریق تکرار مراحل انقلابی نیاز به داشتن حکومت را از بین برده و سیستم، خود بخود جاویدانگی خود را حفظ می کند. «تا ایندم، تاریخ جامعه موجوده بشری» تاریخ مبارزات طبقاتی است» و سرانجام جای سرمایه داری «کپیتالیسم» را «سوسیالیسم» خواهد گرفت. مارکس تاریخ را مبارزه متداوم بالای وسایل تولید مانند زمین، منابع طبیعی و تکنالوژی می دید و معتقد بود که مالکیت «کپیتالیست، بورژوازی» این وسایل تولیدی از کارگران «پرولتاریا» استفاده ناجایز می نماید و کارگران را که نیروی مولده و عاید اند استثمار می نمایند. مارکس طبقه سرمایه دار «کپیتالیست» را عالیترین طبقه انقلابی میدانست که منافع و عایدات شانرا بالای تکنالوژی جدید چندین بار و چندین بار سرمایه گذاری می کنند و وسایل تولید را پیهم به درجه انقلابی میرسانند. مارکس مشکل ایجاد بحران را به حرص و آزمندی سرمایه دارن محول میسازد که با نا دیده انگاشتن کامل پرولتاریا، ارزش مازاد و عاید اقتصادی را بالای تکنالوژی با رشد سکتور های جدید اقتصادی، سرمایه گذاری می کند. مارکس پایان محتوم انقلاب تولیدی صلح آمیز سرمایه داری را در انقلاب مسلحانه کارگران می بیند تا مالکیت تمام وسایل تولید را در دست گیرند و بعد آنرا بین مردم مساویانه تقسیم کنند. مارکس از پرولتاریا می طلبد تا منحصت یک جنبش جهانی کارگری، کپیتالیست ها را در هر کشور جهان از طریق اسلحه و خونریزی سرنگون سازند، تا حدی که حتی اگر انقلاب مسلحانه دراز مدت، بشریت را واپس به عصر مغاره نشینی هم ببرد باز هم وی خواستار وقوع این نوع انقلابات خشن و خونریز است!

یک واقعیت تأسف انگیز این است که مردم بصورت عام و اکثراً تاریخ نویسان متخصص تاریخ را از زاویه ایدئولوژیکی و شخصی خود تفسیر می کنند، و تواریخ مشخص قرون گذشته را از زاویه دید امروزی نامنصفانه قضاوت می کنند. افراد پیرو فلسفه مارکسیسم اکثراً حین برداشت و استنتاج تفسیری شان از تاریخ با چنین قضاوتهای خطا آمیز فضل فروشی می کنند.

مفکرین روشنگر در قرن بیستم تفسیر تاریخ را از دیدگاه مذهبی یکسره رد نمودند، پیروان «میل به احیای رسوم و روش های گذشته» میخواستند تحت عنوان «آشکار ساختن اراده مشیت الهی» به همان تلاشهای سیستماتیک رجعت نمایند تا به تفسیر تاریخ رنگ عیسوی بدهند، مانند علمای الهیات «رُست»<sup>۴۰</sup> در سال ۱۹۴۷م و «ماریتین»<sup>۴۱</sup> در سال ۱۹۵۷م کسانی اند که در غرب در گذشته گرایی<sup>۴۲</sup> افراط مذهبی از دیگران مقدم تر بر آمدند.

رالف والدو ایمرسن<sup>۴۳</sup> «فلسفه تاریخ» در ایالات متحده آمریکا را عمدتاً از طریق رساله مشهور خود معنون به «تاریخ» تحت تأثیر قرار داده است. وی میگوید «یک ذهن مشترک میان تمام افراد وجود دارد... یکی از کارهای این ذهن تاریخ همانا ریکارد یا ثبت است... انسان خودش تاریخ است و بدون تاریخ هیچ است. روح انسان از همان آغاز، بدون خواب و شتاب به پیش میرود تا هر نوع استعداد، هر نوع تفکر و هر نوعی از عاطفه را که پیامد رویداد های مختص بخودش است در خود بگنجانند. ولی فکر همیشه پیشتر و مقدمتر از واقعیت است؛ تمام حقایق تاریخی به مثابه قوانین از پیش در ذهن وجود دارند. هر قانون به نوبه خود بوسیله شرایط مسلط ساخته میشود و محدودیت های طبیعی به هر یک آن به نوبه نیرو می بخشد. انسان خودش در کل یک انسایکلوپیدیای حقایق است. ایجاد هزاران جنگل در یک هسته میوه درخت نهفته است، مصر، یونان، روم، گال «فرانسه، بلژیک، غرب سویس و بخشهای از آلمان و هالند در سابق - م»، برتانیه و آمریکا در ذهن انسان اولیه از همان آغاز قرار داشت. زمانه پشت زمانه، اردوگاه، سلطنت، امپراتوری، جمهوریت و دیموکراسی تنها سعی این روح چند لایه، در این جهان چند لایه است.

متفکرین مشهور به «متفکرین روشنگر»، فرجام شناسی<sup>۴۴</sup> خود را ارائه کردند، «انکشاف نیروی مقاومت ناپذیر تاریخ»<sup>۴۵</sup> که بشریت را در مسیر شاهراه مدنیت های کامل و بهتر تری سوق میدهد. هربرت اسپنگلر و آرنولد توین بی<sup>۴۶</sup> کوشش کردند تا تاریخ را منحصت یک پروسه دارای ارتباط منطقی نشان دهند دال بر اینکه تمدنها مراحل مشخص سنی یعنی کودکی، جوانی، پختگی، پیری و مرگ را طی می کنند.

39 - proletarian 'Utopian Commune'

40 - Rust

41 - revivalism

42 - Maritain

43 - Ralph Waldo Emerson

44 - teleology

45 - progress as an irresistible force of history

46 - Herbert Spengler and Arnold Toynbee

خود را مؤلف میدانم تا آنچه را به خوانندگانم بگویم که طی مطالعه ام از تأریخ جمع آوری نموده ام :

ذیلاً نگاهی می اندازیم به موضوع علوم مثبتة موجود و تکنالوژی، کیهان شناسی، بشر شناسی، روان شناسی، جامعه شناسی، فزیک نیوتن و بور هایزنبرگ<sup>۴۷</sup> «تئوری کوانتم»<sup>۴۸</sup>، تئوری آشوب<sup>۴۹</sup>، تکامل تئوریهای سیاسی، سهم شان در پیشرفت آگاهی انسان با قوه الخلق و یا محرک کامل سازی باطن خودی انسان، ساختن مسیر آینده تأریخ انسان، یک بخش ذاتی و درون خیز، رمز عظیم برنامه ریزی کائنات.

۱- تأریخ در باره "طبیعت" فرد انسانی، جوامع و مدنیت ها چه می آموزاند؟  
از دیدگاه مذهبی، بیان تأریخی "طبیعت انسان" و یا شخصیت انسان به مثابه مخلوقی شرح شده که ترکیبی از خصوصیات و مشخصات منتسب به فرشته ها و همچنان شیاطین را دارد. انسان زمانیکه " نایل به کسب آگاهی انسانی میشود" به فکر کردن و احساس کردن آغاز می کند، محیط خود را می شناسد، خود را در زمان حال می شناسد، و بعد قادر میشود تا گذشته ی خود را بیاد آورد و با انکشاف توانایی های خود طرح آینده را می ریزد. اینجاست که وی خود را انسان می نامد، انسانیکه از تمام مخلوقات روی زمین متفاوت است. در این بخش صحبت که به حول شرح و بیان طبیعت انسان می چرخد نمیتوانیم پای مباحثه و بررسی بی پایان چنین موضوع بنشینیم که بیانگر بحث دوجانبه یکی ظرفیت انسان برای " اراده آزاد" و دیگر آیا واقعاً انسان چون موجود ماشینی و یکنواخت، محصول جبر مادی است.

پيامد حوادث تأریخ را میتوان از هر دو عدسیه نگاه کرد. تاکنون هیچ فیلسوف و یا عالم علوم مثبتة قادر به آن نه شده تا به پرسش اندازه اراده آزاد در برابر مقتضیاتی که "طبیعت انسان" را می سازد جواب دهد. ولی از اینکه او موجودیست اجتماعی با مشخصات مردم - آمیز، انسان با استدلال علت و معلول خود، با داشتن توان اعمار و تخریب، با داشتن غریزه ارثی پدري - مادری احساس عشق و محبت در برابر خود و دیگران، دایماً خود را در بین انتخاب زندگی در برابر مرگ می یابد، از اینکه انسان میلان بزرگی برای اعمار نسبت به تخریب دارد، همین میلان است که او را به "موجود اخلاقی" مبدل می سازد، و به این حقیقت ملتفت میشود که هیچ قانون اخلاقی بدون داشتن اراده آزاد و بدون داشتن انتخاب، موجود بوده نمی تواند. انسان این واقعیت را درک کرده که برای تداوم زندگی اجتماعی خود ناگزیر است چنان "قرار داد اجتماعی" را بپذیرد که او را از دستخوشی به هر نوع آرزو های حیوانی منع کند، قرار دادیکه حاکم بر محافظت و امتیازات موجود اجتماعی انسان است. شاید این را یک امر مسلم بینداریم که فرد، جوامع، ملت ها و مدنیت ها باید دارای چنان یک تعداد ارزشهای اصیلی باشند که معرف شناسایی آنها باشد. این بدان معنی نیست که گویا انسان یک عامل کاملاً آزاد است و یا آزاد از هر نوع اثرات و نیرو های محیطی در حالت تغییر است. نه سرشت و نه پرورش میتواند در موجود انسانی بصورت کل و کاملاً مستقل موجود باشد، انسان نمی تواند سرشت و پرورش را از همدیگر مستقل سازد و سعی کند که آنرا حل و فصل کند و هر یک را بصورت واضح و جداگانه کالبد شکافی کند، شناختن آن به مثابه دو هستی جداگانه یک کار ناممکن است.

۲ - هر چند تأریخ همیشه تابع قانون علیت و دیالکتیک «فلسفه جدل» هگل نیست، ولی مساویاً با تئوری منطق آشوب<sup>۵۰</sup> رویا رویی نه می کند.

ویلهلم فریدریک هگل (۱۷۷۰ - ۱۸۳۱م) در کتاب خود «فلسفه تأریخ» که پس از مرگش چاپ شده از سه نوع جهان بینی سخن میراند : شرقی، گریگو - رومن و جرمانیک. در جهان بینی شرقی تنها یک نفر آزاد است : سلطان اعلی (مصر، آسیای میانه، چین و غیره). در جهان گریگو - رومن فقط چند تن معدود آزاد اند : (اتباع، زنان، خارجیان و دیگران، بقیه همه بردگان اند و در جهان بینی جرمانیک یعنی عیسویان اروپایی همه آزاد اند. سرانجام، هگل تأریخ را به مثابه جریان آزاد سازی و روشننگری می پندارد که هدف آن ایجاد چنان یک سیستم اجتماعیست در آن هرکس باید بخاطر داشتن امتیاز موجود انسانی بودن خود که دارنده منطق و بصیرت است، آزاد و مستقل

47 - Newtonian & Bohr-Heisenberg physics

48 - Quantum Theory

49 - Chaos Theory

۵۰ - Chaos Theory: نظریه آشوب شاخه ای از علم ریاضی است که به بررسی سیستم های بسیار پیچیده ای می پردازد، که در مخرج آنها، با وارد کردن تغییرات کوچک (و ظاهراً قابل اغماض)، تغییرات بزرگی حاصل می شود. به بیان دیگر، پدیده هایی اتفاقی که تاکنون با عجز و ناتوانی، دلیلی برای آنها نمی یافتیم، به کمک نظریه آشوب، توجیه می شوند، نظریه آشوب، بر پایه های ریاضی، فزیک و حتی فلسفه استوار است، هر یک از این علوم، با ابزارهای خود این نظریه را بررسی و اثبات کرده اند. نظریه آشوب پدیده جدید نیست، قانون علت و معلول در آن پا برجاست، فقط با ابزارهایی متفاوت، علت های بسیار بیشتری را برای یک معلول بررسی می کند. - م

پنداشته شود. هگل می گوید «عقل جوهر جهان تاریخی ماست از یک نظر چنین هم است، که از طریق آن و که از آن، همه واقعیت ها موجودیت و ادامه حیات دارند.» هگل آن تعریفی را که ارسطو از چیزی بعنوان «موجود» می دهد رد می کند مثلاً میز تنها یک شی هنری است ولی این درخت است که میز از آن ساخته شده است و زمانیکه آتش می گیرد بالاخره به خاکستر و یا هیچ چیز مبدل میشود. هگل به این نکته ملتفت است که نه یک تجسم ساکن و ناپویا، بلکه این همانا «شدن» است که یک «موجود» را بصورت درست و واضح تعریف میکند. هگل می گوید، «این "شدن" است، نه "موجود بودن" و این عالیتزین شکل بیان واقعیت است؛ این همچنان عالیتزین شکل بیان فکر است بخاطریکه زمانی در باره یک چیز معلومات کامل بدست آورده میتوانیم که آنرا به وقوف بشناسیم و تاریخ انکشاف آنرا بدانیم که چه بود و چه است و در یک کلمه چه خواهد بود.»

چنین معلوم میشود که در بحث میتود فلسفی، «اشکال سه گانه» دیالکتیک هگل: تیزس، انتی تیزس و سینتیزس او خیلی پیشرفته تر و متکاملتر از میتود فلسفی در بحث های دیالوگ وار افلاطون است. از دیدگاه، فلسفی دیالکتیک هگل در رابطه با تصادم نظریات و اقدامات، یک شیوه انقلابی/نظامی در مقایسه با نظریه جان سٹیوارت میل است که سٹیوارت شیوه ارتباط سازنده و مصلحانه و نزاع زودگذر نظریات و اقدامات را در برابر همدیگر پیشکش می کند و وی آنرا اساسات جریان تکامل تدریجی برای آزادی می نامد.

موضوع مورد توجه ما منظور هگل است، یعنی تاریخ جهان که هر دو جهان فزیک و طبیعت عقلانی را احتوا می کند. هگل می گوید که همانگونه که ماهیت ماده قوه جاذبه است که خارج از وجود ماده بوسیله یک نیرو تعین میشود، همینگونه ماهیت روح، آزادی روح است که در خود ارادیت او نهفته است. هگل هدف نهایی جهان را آگاهی روح از آزادی او و به فعل در آوردن آن توضیح می کند. هگل آزادی را در درجه اول یک مفهوم باطنی می بیند؛ پدیده های بیرون از باطن خود بخود، خود را در برابر چشمان ما مستقیماً در تاریخ متظاهر میسازند. همین مفهوم عام نیروی محرک نظریه حاصلخیز «آزادی» است، و یکی از عناصر حقیقت است که همیشه بسوی خود و در جهت خود در ستیز و تکاپوست و در زیر سایه اش کشاکش نظم و قانون، نارضایتی، انقلاب ها و جنگ ها قرار دارند. ظرفیت موجود بشریت برای تغییر و تغییر بسوی بهتری و پیکار برای کمال پذیری، متشکل از مسیر عمده تاریخ است. هگل به این باور است که تاریخ سه مرحله تکامل روح را بر ملا می سازد. روح هستی آگاهی شکوفنده انسان است (نظر مؤلف). مرحله اول مجذوبیت روح در زندگی طبیعی است؛ مرحله دوم ظهور روح در آگاهی از آزادی است و مرحله سوم تکامل تدریجی روح خارج از این شکل مشخص آزادی در جهان شمولی او، در خود آگاهی او و باخبری از چنین بودن خود اساس و گوهر معنویت است. هگل تأکید میکند که تاریخ باید از جای آغاز گردد که منطق جای پای خود را در آگاهی انسان، در اراده و عمل انسان باز می کند.

هگل با استنتاج تقریبی خود می گوید که «رفیع ترین نقطه در فرهنگ مردم بنابراین افکار شان است، فکر زندگی و شرایط شان، قوانین شان، سیستم حقوق و طرز زندگانی اخلاقی شان است که همه را در روشنایی علم قبول کرده باشند.»

زمانیکه نوجوان بودم کتاب «صلح و جنگ» تولستوی را مطالعه کردم و پسگفتار او را در باره تاریخ بطور گنگ و مبهم بیاد داشتم، در آنزمان بخش خیلی کم آنرا می فهمیدم. همین چلنج را هرگز فراموش نکرده بودم، قبل از اینکه این پسگفتار را بنویسم، بالاخره یک نسخه خیلی قدیمی آنرا یافتم.

کنت لیو تولستوی<sup>۵۱</sup> (۱۸۲۸ - ۱۹۱۰م) در ناول مشهور خود جنگ و صلح<sup>۵۲</sup> (۱۸۶۹م) زندگی «پنج خانواده - م» سه خانواده سلطنتی و دو خانواده «با لقب اشرافی» کنت را دنبال می کند و هدف اولیه و اساسی ناول در باره «دسامبريست ها»<sup>۵۳</sup>، انقلابیون اریستوکرات است که در پیروزی روسیه با متحدینش علیه ناپلیون موفق میشوند ولی در سعی شان برای بدست آوردن قدرت در سنت پیترزبورگ که میخواستند اتوکراسی روسیه را بیشتر لیبرال تر بسازند موفق نمی شوند. تولستوی در اخیر همین ناول ۱۳۴۷ صفحه ای خود پسگفتار ۱۰۴ صفحه ای دارد که اکثر خوانندگان آنرا به دیده اغماض نگریسته اند. همین پسگفتار دلیل اساسی نوشتن بزرگترین ناول جهان را با اهمیت تاریخی آن به این هدف آشکار میسازد تا نشان دهد که فلسفه تاریخ بما چی می آموزد.

51 - Count Leo Tolstoy

52 - War and Peace

53 - Decemberists به روسی دیکابریست Декабристы : در روسیه تزاری به خیزش نظامیانی اطلاق میشود که سه هزار تن از نظامیان به تاریخ ۲۶ دسامبر سال ۱۸۲۵م در سنت پیترزبورگ در میدان پیترز بر ضد تزار نیکلاس اول برخاستند که تاج امپراتوری روسیه را از برادر مهترش کنستانتین به عنف تصاحب کرده بود- م



تولستوی می گوید، «اگر ما تصدیق کنیم که حیات انسانی بوسیله عقل اداره شده می‌تواند، در آنصورت امکان حیات معدوم می‌گردد.» تولستوی در فصل دوم در بین هر دو قسمت های شانزده و دوازده مسلسلأ سؤالات نهایت ژرف تاریخ را به بررسی می‌گیرد که یا بوسیله چانس، یا نبوغ و یا قانون جبری علیت «رابطه علت - معلول» مشخص میشوند. تولستوی تکرار میکند که این پرسشها برای قدام «از طریق شرکت مستقیم یزدان در روابط انسانها حل میشود.» وی اضافه میکند «جواب به این پرسشها همانست که عقل سلیم بشریت را بسوی علم مثبتة تاریخ رهنمایی میکند، که آن آموختن به بنی نوع بشر و ملتهاست که چگونه خود را بشناسند.» تولستوی سؤالی را مطرح میکند که «این کدام نیروست که ملتها را بحرکت می‌آورد؟» به باور وی این تماماً «نیروی» مرد بزرگ و یا «نیروی» نبوغ نیست بلکه حوادث پیشین و فکتور های سیاسی و اجتماعی - اقتصادی اند، مانند حوادثی که بوسیله انقلاب فرانسه و ناپلیون به میان آمدند که قدرت را در زمان مناسب و شرایط درست به زور به دست آوردند و هم سائر علت های زیربط مانند کتاب «قرار داد اجتماعی»<sup>۵۴</sup> چنان تأثیری از خود بجا گذاشت «که فرانسویان را وادار ساخت که بواسطه ساطور همدیگر را تکه تکه کنند، هیچ کسی بدون شرح رابطه و همبستگی علت ها، نمی‌تواند این قوت نو را بشناسد "بعضی ها آنرا قوت یک نظریه" با حادثه (انقلاب فرانسه) "می‌نامند." تولستوی نتیجه می‌گیرد که، «این واقعیت دارد که ما وابستگی خود را احساس نمی‌کنیم، ولی با پذیرفتن به اراده آزاد خود، ما به پوچی و بیهودگی می‌رسیم حال آنکه با پذیرفتن وابستگی خود به دنیای خارج، به وقت و زمان و به علیت به قوانین میرسیم.»

اگر خوب دقت شود تاریخ نویس بزرگ انگلیس آرنولد ج. توینبی<sup>۵۵</sup> که کتاب دوازه جلد «بررسی تاریخ جهان»<sup>۵۶</sup> را نوشته اند عین روش و سبک را دارد و باورمند به این بود که علل و انگیزه های داخلی و خارجی و زمان ظهور و سقوط امپراتوری ها را مشخص می‌سازد «جوامع همیشه در مقایسه با علل و انگیزه های طبیعی، بعلت انتحار یا خود کشی می‌میرند، و تقریباً همیشه در اثر انتحار می‌میرند.» آرنولد که ترقی و انحطاط تمدنها را یک روال معنوی می‌بیند، می‌نویسد «دلیلی که انسان به تمدن نائل میشود نه بخاطر نعمت فوق العاده بیولوژیکی و یا محیط جغرافیوی اوست بلکه علت آن پاسخ انسان به همان چلنجی است که در یک حالت خاص و سختی برایش ظهور می‌کند و او را وادار می‌سازد تا چنان سعی و تلاشی را به انجام رساند که نظیرش تا حال دیده نه شده است.» وی دلیل می‌آورد که (اقلیت مبتکر) ترقی را به پیش می‌برند: این اقلیت آنها می‌اند که راه حل ها را پیدا می‌کنند و دیگران آنها تعقیب می‌کنند. آرنولد در مجموعه بیست و هفت تمدن بشری حد اقل از پیامد چهار تمدن باقیمانده آن مطمئن نبود؛ این چهار تمدن همانا تمدن غرب، تمدن جامعه اسلامی، تمدن جامعه هندو و تمدن شرق دور اند. توینبی دو پیامد را نشان می‌دهد: ۱. همه با تمدن غربی تکوین می‌یابند و یا ۲. تمدن غربی بعد از عبور از «زمان مشکلات» امکان دارد به «حکومت جهانی» تحول یابد و بعد رو به زوال می‌نهد و بعد می‌میرد.» به باور من آرنولد باید امکان سوم هم را هم در نظر می‌داشت، زمانیکه وی در پوهنتون جان هاپکینز در اخیر لکچرش بود من شنیدم که می‌گفت زمانیکه هیولای زرد از خواب غفلت خود بر می‌خیزد زمین خواهد لرزید. گمان میکنم که بحث او در رابطه با ظهور تمدن بطور متناوب که از شرق بطرف غرب برخاست و بعد دوباره بطرف شرق میرود، بعلت ترسهای او بود. جالب این است که تاریخ نویس ریچرد ایوانز فرضیه توینبی را یاد آوری کرده است «قبل از اینکه در همان گمنامی ناپدید شوی که دیگر ضعیف و علیل شده ای، از محبوبیت کوتاه و زود گذرت لذت ببر.»

ساموئل پ. هنتینگتن<sup>۵۷</sup> پروفیسر تاریخ در پوهنتون هاروارد به این باور بود در مقطع امروزی مردم و ملتها خود را بیشتر بوسیله مدنیته مشخص می‌سازند که وابسته به آن اند بخاطریکه «تمدن عالیترین دسته بندی فرهنگی و وسیع ترین درجه هویت فرهنگی است که مردم کمتر از آن دارند و انسانها را از موجودات دیگر متمایز می‌سازد.»

هنتینگتن بزرگترین اثر شاهکاری خود «تصادم تمدنها و باز سازی نظم جهانی»<sup>۵۸</sup> را در سال ۱۹۹۶م چاپ کرد. «ادعای غربی متزاید این کشمکش را با مدنیت های دیگر عمدتاً بصورت جدی با اسلام و چین، به میان می‌آرد که نفاق ها به سطح محلی هر مدنیت را از هم جدا می‌سازد. وی از «خود نمایی» غرب و حمایت غرب از کثرت فرهنگی ترس دارد، هنتینگتن برای تداوم تمدن غرب در برابر نیروی رو به انحطاط آن پیشنهاد می‌کند که: (۱) بزرگترین ادغام سیاسی، اقتصادی و نظامی اروپای شرقی و غربی، (۲) ملحق ساختن جمهوریت های بالکان سلوونیا و کروشیا با اتحادیه اروپایی و ناتو، (۳) "غربی سازی" امریکای لاتین، (۴) جلوگیری از انکشاف هر گونه

54 - Le Contrat Social

55 - Arnold J. Toynbee

56 - A Study of History

57 - Harvard Professor of History, Samuel P. Huntington

58 - The Clash of Civilizations and the Remaking of World Order

نیروی نظامی ممالک اسلامی و چین، ۵) کند ساختن حرکت تدریجی جاپان بطرف چین، ۶) پذیرفتن روسیه منحصبت دولت مرکزی ارتدکسی و نیروی عمده محلی با داشتن منافع مشروع در امنیت سرحدات جنوبی خود و نگهداشت منابع تیل و گاز آسیا، ۷) حفظ تفوق فعلی تکنالوژیکی و نظامی غرب بالای سائر تمدنها و ۸) این نکته بی نهایت مهم را باید بیاد داشت که مداخله غرب در مسائل داخلی سائر تمدنها منبع بی نهایت خطرناک بی ثباتی و پوتنسیل برای تصادم جهانیست.

هنتینگتن در اخیر کتابش وارد مبحث جالبی میشود و از دیدگاه خودش سناریوی «جنگ مدنی» را ایجاد می کند.

جنگ سوم جهانی در اثر توسعه جوف روابط مسلمانان با غیر مسلمانان بوقوع می پیوندد. ظهور چین منحصبت «بزرگترین بازیگر در تاریخ بشریت» نخستین علت جنگ جهانی سوم میشود. طور مثال، با خروج سربازان امریکایی از کوریا که از قبل متحد شده اند و با کاهش اعظمی حضور نظامی امریکا در جاپان و تایوان، چین سعی خواهد کرد تا راه خود را بسوی بحیره جنوب چین بخاطر دسترسی به منابع گاز و تیل توسعه بخشد؛ یک بخش این توسعه به کمک کمپنی های امریکایی از طرف ویتنام صورت خواهد گرفت. چین با اعتماد بخود، مزیدتر و کاملتر ادعای سلطه مطلق بالای همه بحیره جنوب چین را می کند. در این میان ویتنامی ها مقاومت می کنند و از امریکاییان کمک می خواهند. چین در انتقام از تحقیر سال ۱۹۷۹م خود دست به حمله زده و ویتنام را اشغال می کند. امریکا علیه چین اعلان تعزیرات اقتصادی می کند و کشتی های نیروی ضربتی را به بحیره جنوب چین روان می کند. چین همین نیرو های ضربتی امریکایی را تحت بمبارد می گیرد. سعی و تلاشهای ملل متحد و جاپان بخاطر آتش بس ناکام می مانند. جاپان، امریکا را از استعمال قرارگاه های خود منع می کند. امریکا به این ممانعت تن در نمی دهد و جاپان بیطرفی خود را اعلان و قرارگاه های خود را قرنطین می کند. تحت البحری ها و طیارات جنگی چینیایی از مراکز عملیاتی شان در تایوان و خاک چین تلفات و خسارات جدی را به کشتی های جنگی امریکا وارد می کنند. هندوستان با اغتنام از فرصت که می بیند چین در بحیره جنوب چین مصروف است، بالای پاکستان حمله می کند و در قدم اول تا اندازه مؤفقت بدست می آورد ولی پاکستان و ایران که حمایت چین را دارند هندوستان را در باتلاق جنگ های گوریلابی فرو می برند. با دیدن مؤفقت اولیه چین، جنبش های اسلامی که بوسیله «سازمانهای جوانان مسلمان» نیرو گرفته تمام حکومت عرب و ترکیه را معزول می کنند. دسته ششم کشتی های جنگی امریکا قادر به توقف حملات اعراب بالای اسرائیل نمی شوند. جاپان همدستی اش را با چین آغاز می کند. روسیه که از تفوق و تسلط چین بر شرق آسیا دچار اضطراب میشود نیروهایش را در سایبریا بخاطری تقویت می کند که از جانب تعداد کثیری از مهاجرین چینیایی مقاومت را مشاهده می کند. چین مداخله می کند و ولادی و استوک و سایبریای شرقی را اشغال می کند. با کمبود شدید تیل در شرق میانه دنیای غرب مطلق وابسته به منابع روسی، قفقازی و آسیای میانه میشود. دنیای غرب از روسیه حمایت می کند تا کنترول خود را بطرف جنوب بسوی کشور های مسلمان غنی از تیل توسعه دهد. چین و ایران مخفیانه راکت های بُرد متوسط شانرا که ظرفیت انتقال سرگلوله های اتمی را دارند در بوسنیا و الجزایر جابجا می سازند. استخبارات امریکایی از این مسئله آگاه میشود، ناتو اعلان می کند تا این راکت ها را بلاوقفه از این کشور های بیرون سازند. سربیا که از لحاظ تاریخی مدافع عیسویت است بوسنیا را اشغال می کند و کروشیا با آن همدست می شود. آنها این راکت ها را بدست می آورند و دست به تصفیه نژادی می زنند. البانیا و ترکیه سعی می کنند تا بوسنیایی ها را کمک کنند؛ ولی یونان و بلغاریا بالای بخش اروپایی ترکیه حمله می کنند. در عین زمان راکت اتمی ایکه از الجزایر فیر میشود در حومه بیرونی «شهر» ماریسای «فرانسه -م» اصابت می کند. ناتو حمله انتقام گیرانه بالای شمال افریقا می کند. ایالات متحده امریکا، اروپا، روسیه و هندوستان که به مثابه متحدین جنگ جهانی اند بر علیه چین، جاپان و اکثریت کشور های اسلامی داخل ستیز میشوند. امریکای جنوبی، افریقا، اندونیزیا، استرالیا و نیوزیلند که از انهدام محدود اتمی بیرون مانده اند قدرت جهانی را از دشمنی های شرق - غرب و از شمال به جهت جنوب دنیا تغییر جهت می دهند.

هنتینگتن با توانایی کن فیکون کننده نهه ملت با نیروی اتمی در وقت موجود که در وقت خودش شش ملت بود روش غیر مشتاقانه دارد. خوانندگان عزیز می بینند که نه نیروی نظامی و نه نیروی های متمدن عصر امروز هیچکدام شان توانایی حل بلند پروازیهای توسعه جویی قدرتهای بزرگ را ندارند.

حال حق کامل باشماست که پبرسید آیا برای نجات بشریت در مجموع و فرد انسانی بصورت خاص کدام امیدی وجود دارد؟

یگانه چیزی را که من با سابقه کاری ام در زمینه ساینس، فلسفه، تجارب شصت و پنج ساله و سفرهایم به اکناف جهان، کرده میتوانم فقط سعی و تلاشی است که "تلاش من است که: خاصیت انسان" را در پهنای فلسفه تاریخ جهان آنهاهم اگر قدری معقول به نظر برسد بررسی نمایم.

باقی دارد